



تَلِیْکَلَتُو سبز انجشتی

نویسنده: پوریس دروئون
مترجم: ایرانستان

گروه سنی «ج» و «د»

۸۴۳	دروئون، موريس، ۱۹۱۸-۲۰۰۹.	Druon, Maurice
۹۱۴/	تيسټو، سبزانگشتی / نویسنده موريس دروئون؛ مترجم لیلی گلستان. - تهران: کانون پرورش	
ت ۹۶	فکر - کودکان و نوجوانان، ۱۳۹۵.	
	ص.	
	شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۰۱-۰۳۷۳-۶	
	بر متنویس: فیبا	
	بروه س «ج»	
	۱. کانون هاء - راشوی - قرن ۲۰. الف. گلستان، لیلی، ۱۳۲۳ - مترجم. ب. کانون پرورش	
	فکری - کانون و نوجوانان ج. عنوان.	

این کتاب اولین بار در سال ۱۳۵۱ به چاپ رسیده و به مناسبت پنجاهمین سال تأسیس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در سال ۱۳۹۵ با ویرایش جدید منتشر شده است.



کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

تیسټو، سبزانگشتی ■ نویسنده: موريس دروئون ■ مترجم: لیلی گلستان
 چاپ اول: ۱۳۹۵ ■ تعداد: ۵۰۰۰ نسخه ■ لیتوگرافی و چاپ: کانون چاپ (ح) کلی حق محفوظ است.
 تهران، خیابان خالد اسلامبولی، شماره ۲۶ ■ تلفن: ۲ - ۸۸۷۲۱۲۷۰ و ۹ - ۸۸۷۱۵۰۰
 ■ مرکز پخش: تهران، خیابان فاطمی، خیابان حجاب، مرکز فروش و اشتراک ■ تلفن: ۱۱۵ - ۸۸۹۶۲۹۷۱
 پست الکترونیکی: entesharat@kanoonparvash.com
 شماره چاپخانه: ۱۰۰۱۸۰۰
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۰۱-۰۳۷۳-۶
 ISBN: 978-600-01-0373-6
 لطفاً نظر خود را درباره‌ی این کتاب با ذکر نام آن به صورت پیامک برای ما ارسال کنید.



یادداشت نویسنده:

تجرباتی با انگشت‌های رویاننده تنها کتابی است که برای بچه‌ها نوشته‌ام و بدهی شک تنها کتاب در نوع خودش است که تا به حال نوشته‌ام یا خواهم نوشت. کتاب «شاید نفر نه» بدهی را که می‌نوشتیم، برای این که میان دو فصل، نفسی تازه کرده باشم نوشت. آمد که دست به کار نوع دیگری از ادبیات بشوم - نوعی دیگر، که بسیار راز از نوشته‌ها. همیشگی من باشد.

وقتی کتاب را می‌نوشتیم، متوجه شدم که تفاوت، تنها در شکل نوشتن است و عبارت‌پردازی‌ها، و مسائل اساسی همان مسائل همیشگی است. در واقع متوجه شدم که برای یک گروه بچه‌ای ما سخن حرف نمی‌زنم، بچه‌هایی که برایشان می‌نوشتیم یا، آدم بزرگ‌های آنجا بودند یا بچه‌های روزگار گذشته. من در زندگی روزانه‌ام هرگز با بچه‌ها، بچه‌گانه حرف نمی‌زدم. هیچ بچه‌ای را دست کم نگرفته‌ام با این نگرانی که مبادا برای فهمیدن حرف‌های من، خودش هم، خودش را دست کم بگیرد. وقتی کوچک بودم و با من با این سخن حرف می‌زدند خیلی ناراحت می‌شدم و به خودم حق می‌دادم این طور فکر کنم. «آقا را باش! برای این که حرف‌هاش را بفهمم، می‌خواهد خودش را هم قد من دراز کند» تیسو هم، چنین شخصیتی دارد، شخصیتی که نمی‌تواند این را بپذیرد که آدم بزرگ‌ها با عقاید و افکار از پیش ساخته شده‌شان، دنیا را به او بشناسانند، و هنگامی که نگاهش را با دیدی تازه، بر اشیاء و آدم‌ها می‌دوزد، آن وقت متوجه آدم بزرگ‌ها می‌شود که با عینک «عادت» به چیزها نگاه می‌کنند. اغلب این را

نمی‌تواند بفهمد که وقتی می‌شود با احساسات پاک، بهتر زندگی کرد تا با احساسات ناپاک، وقتی که می‌شود با آزادی، زندگی را بهتر گذراند تا با گرفتاری، وقتی با عدالت بهتر می‌شود زندگی کرد تا با استبداد، وقتی همه‌چیز با صلح بهتر است تا با جنگ، و بهتر بگوییم: زندگی با نیکی بهتر است تا با بدی؛ پس چرا مردم با هم کنار نمی‌آیند؟ کنار نمی‌آیند تا زندگی‌شان را به خوبی و خوشی بگذرانند؟ شخصاً در خود من، این روحیه از کودکی باقی مانده، و هنوز که هنوز است نتوانسته‌ام دلیل این چراها را بدانم.

تمام دوران کودکی به امید رسیدن به این آرزوی درست، و به امید معجزه‌ی بزرگ سر، می‌گذرد و وقتی بچه‌های بزرگ شد، اغلب فراموش می‌کند که چه کارهای خواسته بکند، و اگر هم فراموش نکند، آن را آگاهانه به فراموشی می‌سپارد. همین دلیل هم چیزی اتفاق نمی‌افتد، فقط یک آدم بزرگ به جمع آدم‌بزرگ‌ها اضافه می‌شود، آن هم بدون پیش آمدن هیچ معجزه‌ای.

بخت، با تیسستو یار بود به ری همین بخت است که فرشته شدن آغاز شد. تیسستو این بخت را داشت که از کودکی تکلیف خود را بدهد و حرکتی در جهت درست بکند. حرکت تیسستو با یاری گرفتن از گال‌ها آغاز شد. گل‌هایی که درست به کودکی و امید و پیمان می‌مانند. به‌طور کلی، در کودکی، این پیمان آدمی، توانست گل‌ها را به کار گیرد تا به ما، به بچه‌های بزرگ، آوری کند که می‌توانیم بهتر زندگی کنیم؟ این همان چیزی است که قصه‌ی ما را می‌آموزد.

ولی این واضح است که تیسستو بچه‌ای مثل همه‌ی بچه‌های دیگر نبود. این تفاوت را من در طی این ده سال - به‌وسیله‌ی دوستانی که تیسستو را می‌شناختم - یاد کرده، در هر سن و سالی که هستند - متوجه شده‌ام.